

در باره مرکز آموزشی خودگردان امام زمان (عج)
در بلوار آوینی و گفتگو با احمد خاوری که مسئولیت آن را بر عهده دارد

مدرسه خداگردان

محبوبه عظیم زاده - اینجا یک مدرسه است؛ البته این جمله حال ساده نمی تواند «حال» این مکان را به خوبی توصیف کند. اینجا بیشتر اسم مدرسه را با خودش یدک می کشد. احتمالا تنها نقطه اشتراکش با سایر مدارس، سرخوشی ها و کیف کوک بچه هایش در هنگامه های زنگ تفریح است. همان چند دقیقه ای که فارغ از همه چیز در حیاط کوچک مدرسه شان - که قبل تر محل زندگی خود احمد آقای خاوری بوده است - سر و صدامی کنند و در دنیای خودشان کلی عشق و حال. این هم تازه به غیر از زمانی است که مدرسه در شیفت شب، تبدیل به نهضت سوادآموزی می شود یا وقتی که نوبت بچه دبیرستانی هاست تا به مدرسه بیایند. کاستی های این مدرسه زیاد است و از همان در ورودی کوچک و فرسوده مدرسه، آغاز می شود و بعد در اتاق های کوچکی که حالا کلاس درس هستند و میز و نیمکت های شکسته و کهنه شان، ادامه پیدا می کند. این کاستی های مدرسه در بوی دانا، مدرسه هم خودش را نشان می دهد و بعد به بخاری های نداشتنه یا خرابی می رسد که احتمالا این روزها بیشتر از هر زمان دیگری، نبودنشان به چشم می آید.

اما چیزی که باعث شده است این مدرسه بتواند از سال ۷۴ تا الان دوام بیاورد، همت بلند باعث و بانیانش است؛ معلمانی فوق العاده دلسوز و سخت کوش با هدف هایی خیلی فراتر از مفهوم تنوری درس و مدرسه و حقوق معلمی. معلم هایی که بیشتر از هر کس دیگری اعتقاد دارند بچه های این مدرسه با بچه های مدارس دیگر تفاوتی ندارند و حق مسلمشان است که درس بخوانند و بخواهند در آینده برای خودشان کسی بشوند.

یک اتاق سدهر چهار، یک فرش و یک تخته سیاه

دقیقا ساعت ۸ صبح است. نیم ساعتی می شود که کلاس بچه ها آغاز شده است؛ کلاس بچه های شیفت صبح و مقاطع پایین، فعلا شلوغ و پلوغ نیست. آقای خاوری می گوید به جز این دوتا کلاس، چهار تا کلاس دیگر در طبقه بالا و چهار تا کلاس دیگر در طبقه پایین این ساختمان وجود دارد. او در مورد آغاز به کار مدرسه این گونه توضیح می دهد: «سال ۸۰ بود که استارت این مدرسه را زدیم. از یک اتاق سدهر چهار و یک فرش و یک تخته سیاه شروع کردیم. آن زمان خودمان همین جا زندگی می کردیم. همسر من خیلی همراهی ام کرد. تنها حامی من بعد از خدا و اهل بیت او بود. در طول روز نزدیک به ۲۰۰ شاگرد داشتیم. کم کم تعدادشان بیشتر شد. از صبح ساعت ۷ کلاس من شروع می شد تا ساعت ۱۰-۱۱ شب. هر کلاس تقریبا سه ساعت بود و ۳۰-۴۰ و حتی ۵۰ نفر هم شاگرد داشت. مثل مکتب خانه ها در همان یک اتاق دور همدیگر می نشستند. در حال حاضر هم حدود ۶۰ معلم داریم و سالانه به طور میانگین ۴۰۰ تا ۶۰۰ دانش آموز را تحت تعلیم قرار می دهیم.»

آقای خاوری در مورد نحوه شناسایی بچه ها می گوید: «قبلا با کمک دوستان و اقوام و حتی پخش تراکت، بچه ها را شناسایی می کردیم و در حال حاضر همه، مدرسه را می شناسند. مردم می دانند که مدرسه مهاجرین امام زمان (عج) از بچه های بازمانده از تحصیل، حمایت می کند و از هر جایی پیش ما می آیند.»

رویکرد کلی مدرسه، حمایت از بچه های بی بضاعت است

خاوری توضیح می دهد: «بچه هایی اینجا هستند که به دلایل مختلف نتوانسته اند ادامه تحصیل بدهند. خیلی هایشان بچه های کارند؛ بچه هایی که حتما باید شیفت صبح یا عصر را برای گذران زندگی، کار کنند. شیفت شب هم مال بچه های دبیرستانی است که در طول روز به کارهایی مثل

گج کاری و بنایی می پردازند. بعضی از آن ها با اینکه مدارک معتبر هم دارند، مدارس دولتی پذیرش شان نمی کنند؛ البته این را هم بگویم که درست است که این مدرسه به نام مهاجران شناخته می شود اما رویکرد کلی ما پوشش کل بچه های بی بضاعت است و در کل بچه هایی که به هر نحوی به لحاظ مالی یا خانوادگی مشکلی دارند، حالا چه ایرانی باشند و چه افغانستانی. مهم این است که این بچه ها از تحصیل محروم نشوند.»

او از وضعیت نامناسب این منطقه هم یاد می کند و می گوید: «از آنجا که گلشهر حاشیه شهر است و اوضاعش آنچنان که باید بسامان نیست، اگر کسی حواسش به این بچه ها نباشد، احتمال اینکه آن ها سمت بزهکاری های اجتماعی بروند، زیاد است. این مدرسه خوشبختانه نقطه امن و قابل اتکایی برای این بچه هاست. همکاران و معلم های اینجا هم صرفا افغانستانی نیستند. معلم های ایرانی هم داریم.»

تا به حال هیچ نهادهی به ما کمک نکرده است

آدم دوست ندارد باور کند ولی واقعیت این است که مدرسه امام زمان (عج) تا همین الان که ۲۲ سال از آغاز به کارش می گذرد، از سمت هیچ نهاد و ارگانی تحت پوشش مالی قرار نگرفته است. خاوری می گوید تنها علتش این است که خیلی از این بچه ها مدرک شناسایی ندارند؛ «گاه فقط خیرانی می آیند و لوازم التحریر و از این چیزها برای بچه ها می آورند. این مدرسه کلا معروف است به خودگردان ولی ما به آن می گوئیم خداگردان. با شهریه های ۳۰-۳۵ تومانی که از دانش آموزان می گیریم، اجاره بهای مدرسه را می دهیم. اگر زد و چیزی هم باقی ماند، به همکارانمان می دهیم.»

همیشه دعاگوی همکارانم هستم

ساعت ۸:۲۰ شده است. خاوری زنگ تفریح را به صدا در می آورد و در کمترین زمان ممکن، صدای هیاهوی بچه ها در حیاط مدرسه جایگزین سکوت

اینجاست. صحبت هادر تمام ۱۰ دقیقه زنگ تفریح با پس زمینه همین موسیقی زیبا ادامه پیدا می کند: «اینجا هر چه که به ثمر نشسته، در وهله اول حاصل تلاش معلم های دلسوزش است. ما همکارهای خیلی خوبی داریم. هر سال هم سعی می کنیم معلم های جدیدی را به مجموعه اضافه کنیم. در حال حاضر به طور میانگین ۶۰ معلم داریم. همه آن ها حداقل دیپلم هستند و بالای ۴-۵ سال سابقه تعلیمی دارند. کسانی هم که با مدرک دکتری برای تدریس می آیند، در شیفت شب و مقطع دبیرستان و پیش دانشگاهی هستند.»

خاوری می گوید معلم های اینجا به معنای واقعی کلمه منهای پول کار می کنند. آن ها عشق و اعتقادشان برایشان مهم تر است. او در مورد یکی از همکارانش می گوید: «باور کنید همین چند وقت پیش یکی از همکارها که پدرش فوت کرده بود، با همان حال غمگین و اشکبارش تماس گرفته بود که کلاسش را کنسل نکنیم. با یکی دیگر از معلم ها هماهنگ کرده بود تا به جای او بیاید. تمام موفقیت های اینجا مرهون تلاش همین معلم هاست. توجه آن ها فقط به علم و پیشرفت است. ما همیشه دعاگوی همکارانمان هستیم. دیدگاهشان این است که اگر ما بتوانیم دانش آموزی را کمک بکنیم، انگار جهان را آباد کرده ایم. مثلی هست که می گویند اگر در مدرسه ای راز باز کنی، انگار در زندانی رابسته ای. این شعار ماست و خدا را شکر از همین مدرسه کوچک ما خیلی افراد به جاهای خوبی رسیده اند، تحصیل کرده و برای خودشان اسم و رسم پیدا کرده اند. بعضی هایشان همین جا هستند، بعضی ها در افغانستان و برخی هم در کشورهایی مثل ایتالیا و سوئد.»

